

## بازگشت غزالی به تدریس در عصر سنجر

عباس احمدوند\*

### چکیده

امام محمد غزالی از شخصیت‌های برجسته علمی در تاریخ اسلام که افکار و آثار او علاوه بر تأثیر در علم و سیاست زمانه خویش، بر سده‌های پس از خود نیز موثر واقع شد و حیات فکری او داوری‌های گوناگونی را در طول تاریخ به خود دید. باین حال برخی از جنبه‌های ورود غزالی به دستگاه سلطان سنجر سلجوقی و پذیرش تدریس نظامیه نیشابور هنوز جای بررسی دارد؛ این مطلب از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که بدانیم چرا پس از یک دوره گرایش به تصوف دوباره در سال ۴۹۹ه.ق به دعوت سنجر سلجوقی و وزیرش فخرالملک پاسخ مثبت داد؟ مساله‌ی دیگر اینکه دلیل کناره‌گیری او پس از یکسال چه بوده و چه عواملی دیگر بار او را به بازگشت ترغیب کرد؟

پژوهش حاضر با رویکرد جامعه‌شناسی و زمینه‌شناسی تاریخی و بهره‌گیری از منابع تاریخی نشان داد که عوامل سیاسی قیل و بعد دوره حکمرانی سنجر از جمله مرگ برکیارق و قدرت گرفتن سنجر و خاندان نظام‌الملک تأثیر زیادی در گرایش غزالی به نظامیه نیشابور برای تبلیغ مذهب اهل سنت در زمان پادشاهی نیرومند داشته است؛ در حالی که ضعف دولت سلجوقی، قتل فخرالملک، حسادت و توطئه فقهای نیشابور از عوامل جدایی او از نظامیه نیشابور در فترت یکساله بوده است.

**کلیدواژه‌ها:** غزالی، دولت سلجوقی، عهد سنجر، فخر الملک، نظامیه نیشابور، بازگشت به تدریس.

\* استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی، a\_ahmadvand@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۲۰

## ۱. مقدمه

حجه الاسلام امام زین الدین محمد بن محمد الغزالی ابی عبد الله، زاده ی طوس به سال ۴۵۰هـ.ق (سبکی، بی تا: ۱۹۳/۶؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۲۶/۳۵) بوده که مقدمات علوم را در طوس فرا گرفت، (فارسی، ۱۴۰۳: ۸۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۷/۲۱؛ سبکی، بی تا، ۱۹۴/۶) سپس برای ادامه تحصیل به جرجان نزد امام ابونصر اسماعیلی جرجانی (محمد بن ابی بکر احمد بن ابراهیم بن اسماعیل) (م. ۴۷۵) و نظامیه نیشابور نزد امام الحرمین جوینییه تحصیل پرداخت و تلاش و کوشش در مذهب، اصول، خلافت و منطق برتری یافت، حکمت و فلسفه را خواند و سخنان ارباب این علم را فهمید و به رد و ابطال ادعاهای آن پرداخت. در هر یک از این علوم کتابهای خوبی نوشت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۷/۲۱؛ سبکی، بی تا: ۶/۱۹۶) با ابوعلی فارمدی صوفی و عمر خیام آشنا و مصاحب شد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۱۷/۳۵؛ سیداحمد جوادی و دیگران، ۱۳۶۸: ۸۱/۱۲)

غزالی در نیمه دوم قرن پنجم ه. ق یعنی در عصر سوم عباسی، عصر انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و عصر انحطاط و آشوب در اخلاق و جمود و خمود در افکار، گسترش نهضت اسماعیلیه و دعوت فاطمیان، استیلای ترکان و پس از چندی تسلط سلجوقیان بر بغداد و رواج تاسیس مدارس نظامیه به قصد دفاع از دین و پشتیبانی از اصل سنت (حنا الفاخوری و خلیل الجبر، ۱۹۹۳: ۲/۲۳۷-۲۳۶؛ ابوحامد غزالی، ۱۳۶۷: ۴۴) و همچنین دوران استبداد سلاطین و قل و قم متقیدین (ندوی، ۱۴۲۳: ۳۰۴)، و برقراری نظام جاسوسی مقتدر بابره گیری از اکثر اصناف (بویل، ۱۳۸۵: ۲۵۷-۲۵۶) حتی صوفیه (مرحبا، ۱۴۱۳: ۳۲۷) می زیسته است. باین حال بامرگ ملکشاه و نزاع داخلی در امور آشفتگی پدید آمده باطنیه مجال رشد یافته و قتل و کشتار رجال معروف رواج یافته در میان فرق اسلامی به ویژه شیعه و سنی نزاع و جنگ برپا (ابن عماد حنبلی، ۱۳۹۹: ۳/۳۶۸) و باعث کشتار و ناامنی گشتند. در این شرایط بود که غزالی به سران سلجوقی نامه می نوشت و آنها را ارشاد می کرد. (القرضاوی، ۱۴۱۴: ۹۳) معین الملک را از لاهو لعب برحذر می داشت و ظلم وزارت خواجه نظام الملک را به او گوشزد می کرد که مایه فسق و فساد شده بود. (غزالی، ۱۳۳۳: ۶۰)

نخستین آشنایی غزالی با مدارس نظامیه پس از مرگ پدرش بود که به دلیل بی بضاعتی و فقر برای ادامه تحصیل به نظامیه نیشابور رفت. (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷: ۲۷/۲۱) باین حال پس از مرگ امام الحرمین جوینی غزالی به لشکرگاه خواجه نظام الملک وزیر راه یافتو بر

جاه و منزلتی خاص دست یافت. (ابن عساکر، ۱۹۴۱: ۵۵/۲۰۱؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۳۵/۱۱۶) همچنین در میان مردم هم به سبب حُسن کلام، فضل و فصاحتش (سبکی، بی تا: ۶/۱۹۷) مورد توجه ویژه بود. از این رو در ۴۸۴ ه. ق به ریاست نظامیه بغداد منصوب شد که تدریس در آن عملی سیاسی بود و غزالی هم سهمی در توزیع عمومی قدرت سیاسی داشت. (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۶۰) احیاگر فکری اسلام تسنن که روابط حسنه ای با خلیفه، سلطان و وزیر داشت، مورد توجه و مشاور آنان بود از هر فرصتی برای القاء آرا و اندیشه های خود استفاده می کرد و با نصایح خود آنان را در انتخاب راه یاری می نمود (ابن خلدون، ۱۴۰۸، ۳/۵۹۲؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۱۲/۱۳۹) با وجود آنکه روابط بین خلیفه و سلطان و ضعف و در ماندگی خلیفه شانزده ساله در برابر شاهزادگان سلجوقی او را از دستگاه خلافت مایوس می ساخته دستور همین خلیفه ضعیف، کتاب فضائح الباطنیه (المستظهری) را به نام المستظهر تالیف کرد. (غزالی، ۱۳۸۳: ۵-۳؛ زرکلی، ۱۹۸۹: ۱۵۸/۱) ماجرای باطنیه یک تهدید واقعی برای تمام دنیای اسلام سنی بود که حتی در دوره خلوت و عزلت نیز جرأت داشت بر ضد آنها کتاب بنویسد و عقاید آنها را رد کند. این موضع گیریها را بیش از آنکه اعتقادی بدانند، سیاسی دانسته و از مقتضیات زمان و نقش عوامل حکومتی بر کنار نبوده است. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۴) باین وجود به یک باره بغداد را ترک و بحث و تدریس را رها کرد که در میان دلایل ترک بغداد عواملی چون؛ قتل خواجه نظام الملک بعنوان حامی غزالی؛ بیم از کشته شدن توسط باطنی ها و جستجوی شهرت و آوازه از نوعی دیگر (عثمان بکار، ۱۳۸۱، ۲۰۲) عدم فهم سخنان او (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۰) زهد و پرهیزگاری و پرستش خداوند (قزوینی، ۱۹۹۸: ۴۱۳؛ حموی، ۱۹۹۵: ذیل ماده)؛ تعقیب و آزار علمای شافعی در شهرهای بغداد و ری و اصفهان (بویل، ۱۳۸۵: ۷۷/۵) حمایت از تئش در برابر برکیارق و ترس از انتقام (پطروشفسکی، ۱۳۶۳: ۲۳۷) و تحولات روحی به چشم می خورد. به گونه ای که می گفت: «از جاه و مال بریدم و وارد تصوف شدم». (غزالی، ۱۳۶۰: ۴۷)

تمام مورخان و محققانی که در این دوره قلم فرسایی کرده اند غیر ممکن است صفحاتی یا حتی الامکان سطوری چند از اثر خود را به این شخصیت مهم و تأثیر گذار اختصاص نداده باشند. از مورخان مشهور مانند ابن خلدون، ابن عساکر، ابن کثیر و... گرفته تا پژوهشگران خاورشناسان هر کدام به نوعی به معرفی غزالی، آثار و تأثیرات او پرداخته اند. صالح احمد الشامی تا حدود زیادی آراء فلسفی و کلامی او را مدنظر داشته است (Al-Shami, 1993: P7FF) و مونتگری وات و اسمیتس به بیوگرافی غزالی و کیفیت حضور او در نظامیه

نیشابور و روابطش با خلفا و سلاطین سلجوقی نظر ویژه ای داشته است (Watt, 1963:85ff; Smith, 1944:33ff) باین حال برخی دیگر مانند ریچارد فرانک بیشتر به تاثیر غزالی در رواج و تثبیت اندیشه های سنی اشعری در عهد سلجوقی نظر داشته و در این میان چگونگی ورود او به نظامیه نیشابور هم از نظرش دور نمانده است (Frank, 1994: 100) اثری دیگر هم با تمرکز بر روی آراء کلامی غزالی و در بررسی تطبیقی با آراء جوینی انجام شده که در واقع تز دکتری ای هست که در سال ۱۹۵۳ در دانشگاه ادینبورگ انجام شده است (as in study of M.A.R:1953). اثر پالاسیوس هم چیزی فراتر از موارد پیش گفته نداشته است (Palacios, 1934: 13ff).

در کتاب آقای سید حبیب الله موسوی هم تحولات عمیقی که بین مذاهب شیعه و اهل سنت از قرن پنجم تا هفتم هجری بوده و اختلافات مذهبی آنان، مورد تجزیه و تحلیل تاریخی، سیاسی و اجتماعی قرار گرفته که در این میان از غزالی به عنوان یکی از تاثیر گزاران در بسط و اشاعه ی مذهب تسنن سخن به میان است. (نک: موسوی، ۱۳۸۸) باین حال هیچ کدام در صدد تبیین روشمندانۀ ی علل بازگشت دوباره غزالی به تدریس در دوره سلجوقی بر نیامده است. از این رو می توان ادعا کرد پژوهش پیش رو نخستین در این زمینه است و سعی خواهد کرد این مساله اساسی را روشن سازد که چه تحولی در شرایط ایجاد شد و غزالی چگونه دیگر بار تصوف و کنج عزلت را رها کرد و روی خوش به جاه و مال نشان داد.

## ۲. بازگشت غزالی به تدریس

دولت سلجوقی در دوره ملکشاه با وزارت خواجه نظام الملک بر قلمرو پهناوری سلطنت می کردند با مرگ ملکشاه، برکیارق رسماً جانشین ملکشاه شد و سایر نواحی در زد و خورد و کشمکش بود (غزالی، ۱۳۶۰: ۷۳۴) تا نظام الملک در حیات بود آنچه‌ان مصالح مسلمانان را تدارک دیده بود که هیچ صاحب فتنه ای نمی توانست سر بر آورد اما با درگذشت او فتنه ها آغاز شد (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۲۲). نظامیه ها پس از مرگ خواجه نظام الملک قدرت خود را حفظ کرده بود و در امور حکومت مداخله می کردند و معتقد به وزارت خاندان نظام الملک بودند از جمله پس از مرگ ملکشاه، محمود به حمایت ترکان خاتون به سلطنت برداشته شد و تاج الملک هم به وزارت انتخاب شد. برای جلوگیری از شورش برکیارق که پسر بزرگتر ملکشاه بود او را گرفته زندانی کردند. انتخاب محمود و زندانی شدن

برکیارق سبب عصبانیت غلامان نظامیه اصفهان شده زیرا با تاج الملک هم رابطه خوبی نداشتند لذا به شورش برخاستند برکیارق را از زندان بیرون آورده به سلطنت برداشتند (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۱۰/۲۱۵-۲۱۴) محمود در این بین به مرضی مرد محمد به سلطنت برداشته شد، غزالی نیز از او حمایت می کرد. خاندان نظام الملک نیز از وزارت برکنار شدند به دلیل اینکه از محمد برادر کوچکتر برکیارق حمایت کردند (همان: ۷۲۲) از این عبارات همراهی غزالی و خاندان نظام الملک در امور سیاسی برداشت می شود که حامی یکدیگر بوده اند.

در دولت برکیارق عراق عجم غلبه داشتند دولت او را می توان یک دولت عراقی به حساب آورد غزالی نیز از عراق دل خوشی نداشته که سال ۴۸۸ه.ق آن را ترک کرده بود لذا در دولت برکیارق که عراق عجم نفوذ داشتند به علت حمایت از تشش و از طرفی نفوذ عراق عجم در دولت برکیارق به انزوا خرامید تا اینکه برکیارق از دنیا رفت و پس از او دولت سلجوقی تجزیه شد (عمادزاده، ۱۳۷۴: ۷۳۴) سنجر در خراسان استقلال یافت و خراسانیان (فخرالملک) هم قدرتی یافته عرض اندام نمودند شرایط سیاسی دیگری در ایران وجود داشت که غزالی را ناگزیر از نزدیکی به حکومت می کرد، از جمله او احتیاج به مامن و پناهگاهی داشت تا خود را از باطنیه ای که در سال ۴۸۳ه.ق در الموت (هاجسن، ۱۳۶۹: ۵۵) قدرت گرفته بودند حفظ نماید زیرا فرقه های گوناگون در طوس و نیشابور به جان هم افتاده بودند، بین کرامیه و سایر اقشار مردم نزاع در گرفت تعدادی از اهالی کشته شدند و آخر سر شافعیان و حنفیان پیروز شدند به نظر می رسد که طوس شهری بوده که از عدم وحدت رنج می برده، غزالی نیز از دست دسایس و ناهماهنگی مردم آنجا نگران بوده است. (لمبتون ۱۳۸۰: ۸۳)

قتل و کشتار به بهانه های مختلف صورت می گرفت کوچکترین اتهامی کافی بود تا شخص را به محکمه سلطان بکشاند. محمد سلجوقی فرمان دستگیری وزیر خود سعد الملک ابوالمحاسن را صادر کرد اموالش را گرفت و با چهار تن از خبر چینیان و یاران نزدیکش بر دروازه اصفهان به دار آویخت و به او تهمت خیانت به سلطان و به خبر چینانش اتهام اعتقاد به باطنی را زد. (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۱۰/۴۳۷) در سال ۴۹۲ه.ق نیز ابوالقاسم فرزند امام الحرمین جوینی را در نیشابور کشتند حال اینکه او مردی سخنور بود. (همان: ۲۹۱) به دنبال آن گروههای شافعی مذهب ضعیف شده یا از بین رفته بودند از جمله خاندان خجندی که از خاندانهای شافعی مذهب اصفهان و حکم گروه فشار در خدمت خراسانی ها را داشت، نجم الدین رشید غیثی آنها را از اصفهان اخراج کرد. (طهماسبی ۱۳۸۲: ۱۵۴) و در سال ۴۹۶ه.ق ابوالمظفر خجندی در ری کشته شد حال اینکه او

موعظه‌گر بود و گفتند مردی علوی او را کشت. با قدرت گرفتن حنبلی‌ها در بغداد توای عدم لعن یزید را صادر کرد و تنها پناهگاه غزالی برای رهایی از فقهای بغداد دولت نوبنیاد سنجر بود. (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۱۰/۳۶۶)

اگر در نحوه کناره‌گیری غزالی از تدریس نظامیه بغداد دقت شود معلوم می‌گردد که او کاملاً از حکومت خود را جدا نکرده بلکه راه رجوع را باز گذاشته است زیرا بعد از خروج از بغداد راه ستیزه‌گری و انقلاب را نپیمود، امید بازگشت را در دل درباریان باقی گذاشت. پاسخهای او به انتظارهای دوستان گذشته اش آنچنان محافظه‌کارانه بود که باب مکاتبه را باز گذاشته بود و با یاران قدیمی (مانند معین الملک) حکومت مکاتبه می‌کرد. عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۲۲۳) دولت سلجوقی و سنجر نیز به غزالی احتیاج داشتند زیرا یکی از علل تأسیس مدارس نظامیه جلب توجه مردم و احسان به نیازمندان و بزرگداشت دانشمندان بود. (محمد نیا، ۱۳۸۶: ۱۰۴) سنجر با الزام غزالی برای تدریس نظامیه نیشابور به دنبال کسب مشروعیت دینی و مردمی بود و از طرفی غزالی موتور محرکه دولت سلجوقی و ایدئولوگ آنها بوده از او بعنوان فیلسوف دولتی نام برده شده که در سایه آنها به سر می‌برده است. از بیست و هشت سالگی جز حواشی وزیر سلجوقی خواجه نظام الملک بوده و جز دو کتاب فقهی اش، *التعلیق و المنحول*، تمامی کتابهایش را پس از در آمدن به سلک رجال بزرگ دولت سلجوقی نوشته است. (باغستانی، ۱۳۸۰: ۱۶)

هجده ماه پس از مرگ برکیارق غزالی به منظور تدریس به نظامیه نیشابور بازگشت (مونتگمری وات، ۱۳۸۵: ۱۰۵) و اینک موقع خروج از انزوا است، زمان پادشاهی دیندار و قدرتمند (به قول خودش در *المنقذ*) فرا رسیده. باید در ناصیه سنجر نشانی از تحول در اوضاع و احوال دیده باشد که او را امید وار ساخته زمان را برای تجدید دگر باره سنت مناسب یافته (طباطبایی، ۱۳۶۵: ۶۴) آنگونه که در *المنقذ من الضلال* می‌گوید:

« پس از ده سال که در خلوت و عزلت به سر بردم ضرورتاً سببها و علت‌هایی برایم روشن شد که نمی‌توانم بر شمارم. این اسباب گاهی از راه ذوق و زمانی از طریق علم برهانی و گاه دیگری با قبول ایمان رخ می‌داد. (غزالی، ۱۳۶۰: ۵۷) روزگار، روزگار سستی و بی‌ایمانی و دور، دور باطل است اگر بخواهی مردم را از بیراهه به راه آری نه این است که همه مردم با تو دشمن خواهند شد و اگر چنین شود چگونه با آنها مقاومت می‌کنی و چگونه با آنها توان زیستن؟ این کار باید در روزگار مساعد و در زمان پادشاهی دیندار و نیرومند انجام گیرد مدتی کار عزلت و کوتاهی از حقیقتی را ادامه دادم و کار را به خدای تعالی وا گذاشته بودم در اینحال انگیزه ای در پادشاه وقت بوجود آمد که انگیزه ای درونی

بود و از هیچ امر خارجی مایه نمی گرفت مرا امر کرد تا به نیشابور بروم و برای رویارویی با فتنه مواجه شوم. کار به جایی رسید که اگر اصرار می ورزیدم به خطر می کشید(!) با خود گفتم که دیگر مجال نشستن نیست و دلیلی برای عزلت و کناره گیری و استراحت باقی نمانده (همان: ۶۰-۶۱) اکنون می دانم که مراجعت دوباره برای نشر علم رجوعی همانند گذشته نیست که در آن زمان دانش را بخاطر کسب جاه به کار گرفته و با قول و عمل برای پیشبرد آن مقاصد تلاش می کردم اما حالا بسوی دانشی می روم که از جاه و مقام رو گردان است. غرض آن است که برای اصلاح خود و دیگران قیام کنم. (همان: ۶۱)

در متن نامه ای که در فضائل الانام آمده است علت ورود مجدد به تدریس نظامیه نیشابور را الزام فخر الملک به این کار بیان کرده است. (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱) نویسندگان دیگر هم به همین مطلب اشاره کرده اند که الزام و اصرار فخر الملک غزالی را به نظامیه نیشابور نشانده است. (ابن عماد حنبلی، ۱۳۹۹: ۱۲/۳؛ الذهبی، ۱۴۱۳: ۱۹/۳۲۴؛ حموی، ۱۹۹۵/ ذیل ماده؛ سبحانی، ۱۴۱۱: ۳۲۶) او مجبور بوده که برای تدریس به نظامیه نیشابور برود و بعد از تکرار و اصرار زیاد دعوت را اجابت کرده است (ابن خلکان، بی تا: ۴ / ۲۱۸) زیرا در فضائل الانام گفته است که باید به افاضت علم و نشر شریعت مشغول شود زیرا فترت و وهن به کار علم راه یافته است (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱). وقتی از کیفیت خروج او از خانه و اجابت دعوت برای رفتن به نیشابور سؤال کردند گفته است که معذور بوده و جایز ندانسته که دعوت در دین و نفع رساندن به طالبین علم را متوقف کند (سبکی، بی تا: ۶ / ۲۱۰-۲۰۹) معین الملک (تاج المعالی ابوالقاسم علی بن سعید بیهقی) نیز برای بیرون کشیدن غزالی از انزوا تلاشهایی نموده است. (آشتیانی، ۱۳۱۸: ۶۵-۶۹)

شرایط فوق یعنی مرگ برکیارق که غزالی با او رابطه خوبی نداشت، قدرت گرفتن سنجر به عنوان پادشاهی نیرومند از دیدگاه غزالیو خراسانی ها زمینه سیاسی را برای ورود به نظامیه هموار کرد و از طرف دیگر غزالی از جامعه نامتجانس مذهبی که دچار درگیری بودند رهایی می یافت. اما سنجر به او نامه نوشت که: «خبر آمدن تو در جهان معروف شد تا مردمان اعتقاد ما در حق علما بدانند معاف کردن از درس ممکن نیست که فخر الملک چاکر ما بود که ترا به نیشابور فرستاد و ما برای تو مدرسه ها کنیم و بفرماییم تا جمله علما هر سال یکبار پیش تو آیند و هر چه بر ایشان پوشیده باشد بیاموزند و اگر کسی رابا تو خلافی هست دندان بکند و بگوید تا اشکال وی حل کنی فترت و وهن به کار علم راه یافته است». (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱) درد همگانی شده و طبیبان بیمار و خلق در معرض نابودی افتاده اند. (غزالی، ۱۳۶۰: ۶۰)

همچنین دور شدن موقتی عراق عجم از حکومت، قدرت گرفتن باطنیه و ترورهای بزرگان، قتل و کشتار به بهانه های مختلف و رو به اضمحلال رفتن شافعیان انگیزه های ورود غزالی را به دستگاه حکومتی تقویت کرده خواستار احیا سنت شد، اصرار و الزام سنجر و فخر الملک هم مضاف بر علت شده راه برای ورود او هموارتر شد.

غزالی دلیل دیگر ورودش به نظامیه را اشاره به حدیثی از پیامبر (ص) نموده که خداوند هر صد سال دینش را وعده تجدید و احیا داده است، وی خود را شامل حال این حدیث می دانست. (همان: ۶۱)

عاقبت غزالی به درخواست سلطان سنجر و اصرار و الزام وزیرش فخرالملک در ذیقعده ۴۹۹ه.ق از طوس به نیشابور آمده در نظامیه به تدریس نشست و حدود یکسال به تعلیم طالبان اشتغال ورزید. (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۸۴) جمله اهل طوس به استقبال آمدند و در آن روز جشن بزرگی برپا کردند و نثارها کردند، دل‌های عزیزان از ارباب قلوب و اهل بصیرت به مساعدت برخواستند و در خواب و یقظت تنبیهات رفت که این حرکت مبدا خیرات است و سبب احیا علم و شریعت، پس چون اجابت کرده آمد کار تدریس رونق پیدا کرد و طلبه علم از اطراف جهان جنبش گرفتند (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱)

### ۳. از نیشابور تا بازگشت به انزوای طوس

پس از ورود به نظامیه حقایقی بر او روشن شد که بزودی تصمیم به فرار از مدرسه گرفت و آن از این قرار بود که سنجر نابالغ از سال ۴۹۲ ه. به عنوان ملک در خراسان حکومت می کرد. (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۳۲) زمانیکه غزالی به دستگاه سنجر رفت او عنوان ملک داشت و کودک نابالغی بود که بازیچه دست امرا و غلامانش بود که او را بابازیهای کودکانه مشغول ساخته بودند و خود چنان دمار از روزگار مردم در آورده بودند که مردم حتی گوشت سگ و کودک را می خوردند و کارد به استخوان همه رسیده بود (ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۴۶) راین شرایط غزالی نمی توانست موقعیتی در مقابل رقیبان برای خود ایجاد نماید. (یثربی، ۱۳۸۱: ۳۵) شاید به همین دلیل بود که سنجر را به راه صلاح و نیکوکاری دعوت کرد و او را از روش سلطان ملکشاه و آلب ارسلان و طغرل بر حذر داشت و نصیحه الملوک را برای او نوشت. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۷۲) و آن پادشاه قدرتمندی را که تصور می کرد عیان ندید تا در پناه او بتواند به احیای سنت پردازد بنابراین همانگونه که در خروج از بغداد به همه اسباب و تعلقات دنیوی که برای او فراهم



بود پشت پا زد و آنها را به کودکان عراقی وا گذاشت، (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۵۹) این بار نیز نیشابور را به کودکان سلجوقی وا گذاشت و بهترین ملجا را در همان خانقاه دید .

پس از سه ماه از ورودش به نیشابور فخرالملک در سال ۵۰۰ه.ق (الندوی، ۱۴۲۳: ۲۷۶) به دست یک باطنی کشته شد. فقیهان نیشابور که فخر الملک را حامی و تکیه گاه واقعی غزالی می شمردند محیط را برای آزار رقیب مساعد دیدند زیرا فقهای نیشابور به حدیث تمایل پیدا کرده بودند و از طرف دیگر غزالی هم فقهای نیشابور را طالب جاه و مال دنیویمی دانست. نابراین، پس از قتل فخر الملک که او را حمایت می کرد شورشی به تحریک فقها بر ضد وی صورت گرفت و به درگاه سنجر سلجوقی احضار شد. (غزالی، ۱۳۳۳: ۳۶)

آزارهایی که غزالی از دست علمای سنی درباری دید او را در ترک نیشابور مصمم کرد، نگارش *مشکاه الانوار* هم بهانه ای برای غوغا علیه او آفرید که به کفر و بد دینی متهم شد. (ساکت، ۱۳۸۱، ۶۱) جار و جنجالی هم که از تدریس غزالی در نیشابور برای وی پیش آمد ظاهراً قبل از هر چیز از گفتگو در باره همین *مشکاه الانوار* آغاز شده است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۱۹۶). یکی از دشمنانش به قصد گرفتار کردنش کلماتی از متن نسخه ای از *مشکاه الانوار* و *المنقذ من الضلال* را تغییر داد اما پیش از آنکه درستی نسخه مجعول تایید گردد مولف کذب آن را ثابت کرد. وقتی سنجر از این حقیقت خبر یافت آن مرد را دستگیر و از خانه اش در نیشابور بیرون کرده از این رو شهر را ترک کرد و به اردوی شاهی رفت و در آنجا به دسایس خود ادامه داد تا اینکه سنجر برای دریافت حقیقت کار، غزالی را به نزد خود احضار نمود او به موقع به دربار آمد و مخالفانش را شرمنده ساخت. (بویل، ۱۳۸۵: ۲۶۸/۵) این حسودان و مدعیان خود را در استادی شایسته تر و یا لا اقل همپایه غزالی می دانستند که در پوستین او افتاده به بهانه حمایت از دین و حراست مذهب علم دشمنی برافراشتند و فتنه به پا کردند. (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۷۷) در نامه ای دیگر که در فضائل الانام آمده به این مطلب اشاره کرده که حاسدان نسبت به او رشک برده *کلمات المنقذ* و *مشکاه الانوار* را تغییر داده، کلمات کفر آمیز از آن در می آوردند. (غزالی، ۱۳۳۳: ۱۱) و کلماتی را در طعن ابو حنیفه به او نسبت می دادند. (همان: ۱۲) از این نکته هم معلوم می شود که دستگاه حکومت سلجوقی به حنفی گرایی داشته و از آنها حمایت می کرده است که برای تخریب غزالی به دستاویز طعن ابو حنیفه رو آورده اند.

تغییر دیگری که در حکومت سلجوقی بوقوع پیوسته بود قدرت گرفتن مردان شمشیر بود که میانه خوشی با وزارت و دیوانسالاری که از لوازم تمرکز قدرت بود نداشتند به تدریج مقدرات حکومت را بدست گرفته و در عزل و نصب وزیران دخالت مستقیم داشتند حال اینکه در گذشته اینگونه نبود کسی جرات مداخله در امور حکومتی را نداشت (نیشابوری، ۱۳۳۵: ۴۵) برای غزالی دیگر حامی مانند فخرالملک در کار نبود و قدرتی هم برای پادشاه نمانده بود.

علاوه بر مواردی همچون ضعف حکومت، نظامی گری، حسادت و دسیسه‌های فقیهان نیشابور و قتل فخر الملک نباید از قتل علما توسط گروهها و فرقه‌ها غافل ماند که همانند طوس در نیشابور نیز یا به تحریک فقها یا باطنیه عده‌ای به قتل می‌رسیدند زیرا خراسان به دلیل اختلاف بین دو فرقه شافعی و حنفی، شیعی و سنی آستان حوادث خونین بود با پشتیبانی دولت حنفی مذهب سلجوقی و فتنه‌ای که در سالهای قبل عمیدالملک کندری و آلب ارسلان بر ضد شافعی و اشعری بر پا کردند جماعت حنفی در اکثر بلاد خراسان بر شافعی غلبه پیدا کرده بود (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۷۴) حربه طعن بر ابو حنیفه از هر سلاحی برنده تر بود. (همان: ۱۷۵) غزالی نیز به این امر متهم بود بنا براین باید جانب احتیاط را نگاه می‌داشت و بعنوان حامی مذهب شافعی و مجدد آن خود را از خطرات حفظ می‌کرد چاره را در کناره‌گیری و رفتن دید زیرا تصوف مورد توجه عامه بوده و مشایخ صوفیه مورد عنایت و احترام خلفا، سلاطین و امرا بودند اشعری نیز مورد توجه و حمایت سلطان و خلیفه بود غزالی هم تلاش خود را در راه ترویج این دو بکار برد. یثربی (۱۳۸۱، ۳۶) از جمله قتلها کشته شدن قاضی ابوالعلا صاعد بن ابی محمد نیشابوری حنفی در جامع اصفهان بود که توسط یک باطنی کشته شد. (ابن اثیر، ۱۴۲۲: ۱۰/۴۱۵) و به فاصله کمی پس از رفتن غزالی از نیشابور در محرم سال ۵۰۲ ه. عبدالواحد بن اسماعیل احمد بن محمد ابوالمحاسن رویانی طبری فقیه شافعی کشته شد و او از حافظان مکتب شافعی بود چنانکه می‌گفت: «اگر تمام کتب شافعی بسوزد من از حافظه خود آنها را املا خواهم کرد. (ذهبی، بی تا: ۱۹/۲۶۰) پس از مدتی نیز محمد بن یحیی شاگرد غزالی و رئیس اصحاب شافعی نیشابور کشته شد. (ابن خلکان، بی تا: ۴/۲۲۴)

این رخدادها نیشابور، طوس را برای غزالی امن تر جلوه می‌داد شاید به دلیل همین اوضاع ناخوش آیند نیشابور و دولت سلجوقی بوده که غزالی بیمار شده و یکی از دلایل رها کردن تدریس و رفتن به طوس را از دست دادن سلامت جسمی او عنوان کرده‌اند. (مونتگمری وات، ۱۳۸۵: ۱۰۵)

به هر صورت غزالی همانند سال ۴۸۸ه.ق که حامی اش نظام الملک را از دست داد و از نظامیه بغداد خارج شد این بار نیز با از دست دادن حامی اش فخر الملک در نظامیه نیشابور، از حاکمیت و تدریس فاصله گرفت.

در روزهای تیره و ملال آور انزوا که غزالی از توطئه و تحریک فقیهان نیشابور رنج می برد خبر درگذشت کیا لهراسبی در وی تاثیر کرد چهار سال قبل از آن هم ابوالمظفر خوافی که قاضی طوس بود درگذشته بود و غزالی خویش را رفته می دید به همین دلیل بود که وقتی او را مجدد به عراق دعوت کردند گفت: «اکنون وقت وداع و فراق است نه سفر عراق» او گویی یک مرگ پیش رس را پیش بینی می کرد. (غزالی، ۱۳۳۳: ۳۶)

پس از خروج از نظامیه نیشابور اوقات خود را پیوسته به تلاوت قرآن کریم و همنشینی با صاحب‌دلان و گذراندن نماز مشغول می داشت تا جمادی الاخر سال ۵۰۵ه.ق فرارسید، احمد برادرش نقل کرده است: «روز دوشنبه به هنگام صبح برادرم وضو ساخت و نماز گزارد و گفت: «کفن مرا بیاورید، گرفت و بوسید و بر دیده نهاد و گفت: سمعا و طاعتا للدخول علی الملک». آنگاه پای خویش را در جهت قبله دراز کرد و پیش از برآمدن خورشید راهی بهشت گردید». (ابوالفرج جوزی، ۱۴۰۶: ۱۷۹-۱۷۸؛ و ر.ک: غزالی، ۱۳۶۰: ۸)

#### ۴. نتیجه گیری

از بررسی حوادث عصر غزالی اینگونه بر می آید که بین فرقه‌ها اختلافات فکری عقیدتی به قدری شدید بوده که به قتل هم راضی بوده اند. رها کردن تدریس نظامیه بغداد توسط غزالی ریشه در قدرت گرفتن برکیارق به کمک عراقعجمی‌ها دارد زیرا غزالی از یک طرف حامیان خود را از دست داده بود و از طرف دیگر با سلاطین حنفی مواجه شده بود و یا در حمایت از انتخاب سلاطین ناموفق بود و کسانی بر اریکه قدرت تکیه می زدند که غزالی از آنها حمایت نکرده بود (برکیارق). بنابراین چاره‌ای جز رفتن به انزوا نداشت درست هجده ماه پس از مرگ برکیارق و قدرت گرفتن سلطان سنجر به صحنه تدریس می آید زیرا حامی از جنس نظام الملک یعنی فخر الملک می یابد و به گمان غزالی سلطان سنجر پادشاه نیرومندی است اما با قتل فخر الملک و تغییر شرایط سیاسی و پیامد آن قتل‌های دیگر دوباره به خانقاه رو می آورد زیرا تصوف و خانقاه هم برای عوام و هم امرا و سلاطین مورد احترام بود، و اینگونه خود را در پناه خانقاه حفظ می کرد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. در حدود سالهای ۴۸۸ ه. ق برای نخستین بار کاربرد لقب حجت الاسلام در تاریخ مسلمانان محرز شده است. نخستین شخصیتی که این لقب برای او به کار رفت، امام محمد غزالی (د. ۵۰۵ ه. ق) بود که از سویی به تقویت معنوی مرزهای شام اهتمام داشت و از سوی دیگر به تالیف آثاری بنیادین در بازنگری اسلام دست زد. پاکتچی، ۱۳۹۱: ۱۷۲/۲۰

## کتاب‌نامه

- آشتیانی، سید جلال‌الدین، (۱۳۷۸). *تقدسی بر تهافت الفلاسفه غزالی*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- آقسرای، محمود بن محمد، (۱۳۶۲). *مسامره الاخبار و مسامیره الاخبار*، ترجمه عثمان توران، بی‌جا: اساطیر.
- آهنچی، آذر، (۱۳۷۸). «تأثیر فرهنگی غزالی در بغداد و مسیر تفکر وی از تهافت الفلاسفه تا احیای علوم السدین»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، س ۷۸-۷۷، ش (۸۶-۶۳).
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، (۱۳۷۰). *منطق و معرفت در نظر غزالی*، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌العديم، کمال‌الدین عمر بن احمد [بی‌تا]. *بغیه الطیب فی تاریخ حلب*، بیروت: دارالفکر.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن. (بی‌تا). *النجوم الظاهره فی ملوک مصر و القاهره*، مصر: دارالکتب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۶۳). *تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالحمید آیتی، ج ۲، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد، (۱۹۶۸). *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، به تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالتقافه.
- ابن رشد، (۱۳۸۵). *فصل المقال فی ما بین الحکمه و الشریعه*، ترجمه سید جعفر سجادی، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، (۱۳۶۷). *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بی‌جا: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن، (۱۹۴۸). *تاریخ مدینه دمشق*، بیروت: دمشق.
- ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، (۱۳۹۹). *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت: دارالمیزه.
- ابن کثیر دمشقی، عماد‌الدین اسماعیل، (۵۰۷ ه. ق). *البدایه و النهایه*، تصحیح احمد ابوملحم، علی نجیب عطوی و علی عبد الساطر، بیروت: دارالفکر.
- ابن محمود قزوینی، زکریا، (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*، تهران: امیرکبیر.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۸۶). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۳). «گفتگو راجع به زندگی غزالی»، *مجله آموزش و پرورش*، س ۹، ش ۹.
- باغستانی، اسماعیل، (۱۳۸۰). «عناصر سازنده فرهنگ و تناقضات اندیشه غزالی»، *آیین پژوهش*، س ۱، ش ۶۹.

- بغدادی، خطیب، (۱۴۱۷). تاریخ بغداد، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بکار، عثمان، (۱۳۸۱). طبقه بندی علوم از نظر حکمای مسلمان، ترجمه جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، (۱۳۶۳). اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- ترقی جاه، حمید، (۱۴۱۲). ترجمه سیره المصطفی، ج ۱، تهران: انتشارات حکمت.
- ترکمنی آذر، پروین، (۱۳۸۵). «سلجوقیان: اختلافات مذهبی و پیامد های آن»، پژوهش نامه علوم انسانی، س ۵، ش ۵۱.
- تلمسانی، المقری، (۱۴۱۹). نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، دارالفکر: بیروت.
- تنکابنی، محمد بن سلیمان، (۱۳۸۶). تصص العلماء، به تصحیح محمد رضا بزرگر خالقی و عفت کرباسی تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- تاریخ ایران کمبریج (۱۳۸۵). زیر نظر جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، ج ۵، تهران: امیر کبیر.
- حاج سید جوادی، احمد و دیگران، (۱۳۶۸). دائره المعارف تشیع، ج ۲ تهران: سعید یحیی.
- یاقوت حموی، (۱۹۹۵). معجم البلدان، بیروت: دار صادر.
- ذهبی، محسن الدین محمد بن احمد، (بی تا). سیر اعلام النبلاء، الرساله: بیروت.
- ذهبی، محسن الدین محمد بن احمد، (۱۴۱۳). تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، بیروت: دارالکتب العربی.
- زرکلی، خیرالدین، (۱۹۸۹). الاعلام، بیروت: دارالعلم الملایین.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۹). فرار از مدرسه، تهران: امیر کبیر.
- ساکت، محمد حسین، (۱۳۸۱). «غزالی و دگراندیشی و دگراندیشان» س ۱، ج ۲، ش ۵.
- سبحانی، جعفر، (۱۴۱۱). بحوث فی الملل و النحل، بیروت: الدار الاسلامیه.
- سبکی، طبقات الشافعیه (بی تا). تحقیق محمود محمد الطناخی و عبدالفتاح محمد الحلو، بی جا: دارالنشر.
- سعادت فر، فریبا، (۱۳۸۶). «نقش غزالی در تجدید حیات علوم دینی و مخالفت با علوم عقلی و اثباتی»، فصلنامه تخصصی فقه و تاریخ و تمدن، س ۳، ش ۱۲.
- شامی، صالح احمد، (۱۴۱۳). الامام الغزالی، دمشق: دارالقلم.
- صادقی، مقصود علی، (۱۳۷۷). «جایگاه وزارت در عهد سنجر»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۲، ش ۱۶۶.
- صالحی، شامی، (۱۴۱۴). سبل الهادی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- طباطبائی، سید جواد، (۱۳۶۵). «منحنی تحول اندیشه سیاسی غزالی»، معارف، س ۳، ش ۳.
- عزیزی، حشمت ا...، (۱۳۸۸). «پشتیبانی خواجه نظام الملک از صوفیان بزرگ خراسان»، نامه تاریخ پژوهان، ش ۱۸.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲). سلجوق نامه، بامقدمه اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
- عمادزاده، حسین، (۱۳۷۴). تاریخ مفصل اسلام و ایران، تهران: بی جا

- عمرانی، محمد بن علی بن محمد، (۱۴۲۱). بیروت: دارالافتاء العربیه (نورالسیره).
- عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۷). *مبانی اندیشه سیاسی اسلام*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- غزالی، ابو حامد، (۱۴۱۸). *الوجیز*، به تحقیق علی معوض عادل عبد الموجود، دارالارقم بن ابی ارقم، بیروت: لبنان.
- غزالی، ابو حامد، (۱۳۷۱). *الاربعین*، ترجمه برهان الدین حمدی، تهران: اطلاعات.
- غزالی، ابو حامد، (۱۳۷۱). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- غزالی، ابو حامد، (۱۳۳۳). *فضائل الأنام*، تصحیح عباس اقبال، تهران: ابن سینا.
- غزالی، ابو حامد، (۱۳۶۰). *المنقذ من الضلال*، ترجمه صادق آئینه وند، تهران: امیرکبیر.
- غزالی، ابو حامد، (۱۳۳۷). *نصیحه الملوک*، به تحقیق جلال الدین همایی، تهران: موسسه نشر هما.
- غزالی، ابو حامد (۲۰۰۴). *احیاء علوم الدین*، زین الدین ابی الفضل عبدالرحیم بن الحسین العراقی، بیروت: دارالمکتبه الهلال.
- فاخوری، حنا و خلیل الجری. (۱۳۶۷). *تاریخ فلسفه در جهان اسلامی*، ترجمه عبدالحمید آیتی، بی جا: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فلاح، مرتضی، (۱۳۸۳). «خواججه نظام الملک در سیاست نامه، سیاست در عمل»، کاوش نامه، ش ۹، س ۴.
- قادی، حاتم، (۱۳۷۰). *اندیشه سیاسی غزالی*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- قرضاوی، یوسف، (۱۴۱۴). *الغزالی بین مادحیه و ناقذیه*، بیروت: موسسه الرساله.
- گلستانی، سید هاشم و دیگران، (۱۳۸۷). *غزالی و اخلاق و فضیلت دینی*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی.
- لمبتون، آن. ک. اس. (۱۳۸۰). *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- مجاهد، احمد، (۱۳۷۰). *مجموعه آثار فارسی احمد غزالی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- محمد نیا، مرتضی، (۱۳۸۶). «ایرانیان و تاسیس مدرسه و کتابخانه نظامیه بغداد» آئینه پژوهش، س ۴، ش ۱۰۴، خرداد.
- محمودی، سید علی، (۱۳۷۸). «کاوش عناصر نظریه دولت در اندیشه سیاسی امام محمد غزالی» *نامه فرهنگ*، س ۴، ش ۳۲.
- مدرس، میرزا محمد علی، (۱۳۶۹). *ریحانه الادب*، ج ۳، [بی جا]: انتشارات خیام
- مراقی، محمد مصطفی، (۱۳۵۵). *سلسله زعماء الفلسفه و الادب و الاخلاق حلقه الغزالی*، مطبوعات: دارالمأمون.
- مرحبا، محمد بن عبدالرحمن، (۱۴۱۳). *خطاب الفلسفه العربیه الاسلامیه*، بیروت: عزالدین.
- وات، ویلیام مونتگمری، (۱۳۸۵). «غزالی و ناخشنودی او از توفیق دنیوی»، ترجمه فاطمه شاه حسینی، *فصلنامه علامه*، س ۶، ش ۱۲.
- مینوی، مجتبی، (۱۳۶۸). *تقد حال*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ناصری طاهری، عبد الله، (۱۳۷۵). *تاریخ سیاسی اجتماعی آفریقا از آغاز تا ظهور عثمانیها*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ندوی، ابی الحسن علی الحسینی، (۱۴۲۳). *رجال الفكر و الدعوه فی الاسلام*، دمشق: دارالقلم.
- هاجسن، مارشال، (۱۳۶۹). *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران: افست.

عباس احمدوند ۴۱

هروی، ابوالحسن علی بن ابوبکر، (۱۴۲۳)، *الاشارات الی معرفه الزیارات*، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه.  
همایی، جلال الدین، (۱۳۶۸)، *غزالی نامه*، [بی جا]: موسسه نشر هما.  
یثربی، سید یحیی، (۱۳۸۱)، «امام محمد غزالی و خردورزی و دینداری»، *مجله فلسفه و کلام*  
*و عرفان‌دین*، س ۴، ش ۱۱ و ۱۲.

Archive of SID